عدالت و حقوق

ناصر قربان‌نیا*

چکیده

عدالت به‌عنوان مبنا و هدف حقوق جایگاه ویژه‌ای در نظامهای حقوقی و نظام حقوقی اسلام دارد. به‌خصوص آن‌که عدالت از زبان عدل‌شناسی مطرح شود که خود در سیره و گفتار مظهر عدل تام است. در این نوشتار تلاش گردیده است تا ضمن بررسی واژهٔ عدل و ظلم از گفتار علوی آثار آن در نظام حقوقی و بویژه، حقوق کیفری بررسی گردد.

واژگان کلیدی: *عدالت، حقوق، نظام حقوقی، عدل و ظلم، امام علی(ع).*

مقدمه

عدالت مفهومی است که بشر از آغاز تمدن خود می‌شناخته و آن را آرمان مطلوب خود می‌دانسته و برای استقرار آن کوشیده است. در اهمیّت عدالت، همین بس که آموزهٔ عدل الاهی یکی از آموزه‌های مهم وگرانسنگ تمام پیامبران الاهی است. در عهد عتیق، به دادورزی خداوند اشاراتی شده است. ابراهیم، نخستین سرور عبرانیان، خداوند را داور تمام زمین می‌خواند (سفر پیدایش، ۲۵:۱۸). نزد عالمان یهود نیز خداوند در جایگاه آفرینندهٔ جهان و

---

* عضو هیأت علمی دانشگاه مفید.

تاریخ دریافت: ۸۲/۳/۱۰ تاریخ تأیید: ۸۲/۶/۱۷.

خالق انسان، بندگانش را مسؤول روشی که در زندگی پیش می‌گیرند، می‌داند و بندگان می‌باید دربارهٔ اعمال خود در پیشگاه عدل الاهی پاسخگو باشند وداوری‌های خداوند، همواره درست و عادلانه است. «خداوند، منصف است؛ فراموشکار نیست و ازکسی ملاحظه نمی‌کند» (یشنا آووت، ۲۲:٤). (الف. کهن، ۱۳۵۰: ص ٤۲)

همچنین در آیین مسیحیت، سخن از عدل الاهی به میان آمده است؛ هر چند متکلّمان مسیحی بیش‌تر بر اوصافی چون نیکویی و نیک‌خواهی خداوند تأکید می‌ورزند. (هیسین، بی‌تا: ۸۱)

در قرآن کریم، بصورتی بسیار روشن‌تر، آشکارتر و با تأکید بیش‌تر از عدالت خداوند و ضرورت دادگری سخن رفته است.

فرمان جز به دست خدا نیست که حق را بیان می‌کند و او بهترین داوران است (انعام(٦):۵۷). خداوند به کسی ستم نمی‌کند.

در حقیقت خدا هموزن ذرّه‌ای ستم روا نمی‌دارد (نساء(٤):٤۰)؛

بلکه این، آدمیانند که در حقّ خویش ستم می‌کنند:

خداوند، به هیچ روی به مردم ستم نمی‌کند؛ ولی انسان‌ها خود بر خویشتن ستم روا می‌دارند یونس(۱۰):٤٤).

خدای دادگر مردم را به عدل و انصاف فرا می‌خواند:

در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد (نحل(۱٦):۹۰).

او دادگران را دوست می‌دارد:

پس به عدالت میانشان حکم کن که خداوند، دادگران را دوست دارد (مائده(۵):٤۲)،

و داوری خداوند برترین داوری‌ها است:

... برای مردمی که یقین دارند، داوری چه کسی از خدا بهتر است (مائده(۵):۵۰).

خداوند بر پا داشتن عدالت را هدف خویش از بعثت انبیا معرّفی می‌کند:

ما رسولان خود را با دلایل آشکار مبعوث کردیم و با آنان کتاب و میزان فروفرستادیم تا مردم به عدل و قسط قیام کنند... (الحدید (۵۷): ۲۵).

خداوند به مؤمنان فرمان می‌دهد که حتّی با کافران نیز عادلانه رفتار کنند و دشمنی آنان با قومی، آن‌ها را به ترک عدالت نکشاند:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت گواهی دهید و دشمنی با جمعیتی شما را به ترک عدالت نکشاند. عدالت بورزید که به پرهیزکاری نزدیک‌تر است و ازخدا بپرهیزید که از کارهایتان آگاهی دارد (مائده (۵):۸).

خداوند مسلمانان را از عدالت ورزیدن و نیکی کردن به دشمنانی که با آنان از در جنگ وارد نشده‌اند، نه تنها باز نمی‌دارد، بلکه بدان توصیه می‌کند؛ چه آن‌که خود دادگران را دوست دارد:

خداوند شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند وشما را از دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی‌کند؛ زیرا خداوند عدالت پیشگان را دوست می‌دارد (ممتحنه(٦٠): ٨)؛

امّا با این همه تأکید، هنوز جامعهٔ انسانی میان ظلم و نابرابری به حیات خود ادامه می‌دهد و یکی از آرزوهای بزرگ زمان ما است که در زندگی دادگری حاکم باشد و هیچ کس در اندیشهٔ ایراد ستم به دیگری نباشد؛ دادوستدها و روابط آحاد جامعه و قوانین و سیاست‌های اجتماعی جاری در آن عادلانه باشد؛ حقوق انسان‌ها رعایت شود؛ در توزیع خیرات و مضرات تبعیضی ناروا اعمال نشود؛ در داوری، بی‌طرفی و انصاف رعایت شود؛ حقوق متّهم مورد عنایت قرار گیرد؛ در تنظیم سیاست‌های اقتصادی از تمرکز ثروت و تشدید فاصله‌های طبقاتی پیشگیری شود و همین‌طور در وضع قانون و اعمال حاکمیت سیاسی و ابعاد دیگر نظام اجتماعی، عدالت، مورد نظر قرار گیرد. این آرزویی است که بشر همواره شوق رسیدن به آن را در دل داشته و با آن شوق زیسته است. بااین حال، در پایان قرن بیستم و ورود به هزارهٔ جدید، هنوز بخش گسترده‌ای از انسان‌ها در وضعیت غیرانسانی زندگی می‌کنند. با وجود پیشرفت‌های گسترده، تعداد بیشمار اختراعات علمی - فنی و درنتیجه افزایش توانایی انسان برای ایجاد تغییر در جهان و نیز توسعهٔ ارتباطات جهانی، هر چند امیدهایی در سطح جهان برای بهبود وضعیت اجتماعی ایجاد شده؛ امّا وضعیت بهتری از حیث عدالت در جهان حاکم نشده، و شکاف میان کشورهای فقیر و ثروتمند و نیز میان فقیران و ثروتمندان کشورها بسیار بیش‌تر شده‌است. در کنار بی‌عدالتی اجتماعی در سطح ملّی و بین‌المللی که جهان کنونی و جوامع مختلف انسانی ما را فراگرفته است، شکل‌های متعدّد بی‌عدالتی حقوقی و سیاسی نیز دیده می‌شود که دولت‌ها بدان دامن می‌زنند و در مواردی، حقوق بنیادین اشخاصی را زیر پا می‌نهند. در این حال باید ارزش عدالت را از نو شناخت؛ بیش‌تر بدان تأکید ورزید و افزون بر عدالتخواهی، عدالت‌گستر نیز بود.

۱. مفهوم عدالت در اندیشه امام علی(ع)

عدالت، به معانی قسط، دادگستری، مساوات و انصاف (ر.ک: ص ۵) آمده است و

اندیشه‌وران، در اصطلاح، تعاریف متعدّدی از آن ارائه کرده‌اند و شاید اغلب تعریف‌های ارائه شده، تعریف به مصداقند و هر یک، بخشی از حقیقت را باز می‌تابانند؛ به‌طور مثال، عالمان اخلاق، عدالت را به «انقیاد عقل عملی برای قوّهٔ عاقله» یا «سیاست کردن قوّهٔ غضب و شهوت»، (نراقی: ۵۲/۱ – ۵۱) و فقیهان، آن را به «ملکه‌ای نفسانی که به واجب فرمان می‌دهد و از حرام باز می‌دارد» (الطباطبائی الحکیم، ۱۳۹۱ هـ: ۷ / ۳۳۲)؛ یا «استقامت بر شرع و طریقت اسلام» و یا «رعایت حد وسط و اعتدال در سلوک و رفتار.» تعریف کرده‌اند. (جمشیدی، ۱۳۷۷: ۲۵۶)

امام‌خمینی (ره) عدالت را به حالتی نفسانی تعریف کرده است که انسان را بر ملازمت تقوا برمی‌انگیزد و از ارتکاب گناهان بزرگ و اصرار بر گناهان کوچک، و ارتکاب اعمالی که عرفاً بر بی‌مبالاتی در دین دلالت می‌کند، باز می‌دارد. (الخمینی:۱/ ۲۴۹)

افلاطون در کتاب جمهور به تفصیل از عدالت سخن گفته است. (افلاطون، ۱۳۴۲: ۳۸)

به نظر وی، عدالت، آرمانی است که فقط تربیت یافتگان دامان فلسفه به آن دست می‌یابند و به یاری تجربه وحس نمی‌توان به آن رسید. عدالت اجتماعی در صورتی برقرار می‌شود که «هر کس به کاری دست زند که شایستگی و استعداد آن را دارد و از مداخله در کار دیگران بپرهیزد»؛ پس اگر تاجری به سپاهیگری بپردازد یا فرد سپاهی، حکومت را به دست گیرد، نظمی که لازمهٔ بقا و سعادت اجتماع است، به هم خواهد ریخت و ظلم جانشین عدل خواهد شد. حکومت، شایستهٔ دانایان، خردمندان و حکیمان است و عدل آن است که اینان بر موضع خود قرار گیرند و به جای پول و زور،خرد بر جامعه حکومت کند.

پاره‌ای از اندیشه‌وران، عدالت را به «نفع مشترک» معنا کرده‌اند و برخی «پیروی از قانون» را عدالت دانسته‌اند:

> به نظر ارسطو، عدالت دارای دو معنای عام و خاص است: عدالت به معنای عام شامل تمام فضایل است؛ زیرا هر کس به کار ناشایسته‌ای دست زند، ستم کرده است. سعادت واقعی از آن کسی است که با فضیلت باشد و از دستورهای عقل اطاعت کند. فضیلت انسان دو آفت بزرگ دارد: افراط و تفریط که بایستی از هر دو پرهیز کرد. میانه‌روی و اعتدال، میزان تشخیص رذایل از فضایل است؛ پس تهوّر و ترس هر دو مذموم و حد وسط بین آنها یعنی شجاعت، فضیلت است. در آخرین تحلیل می‌توان گفت: عدالت به معنای عام «تقوای اجتماعی» است. (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۱/ ۶۱۴)

عدالت به معنای خاصّ کلمه، برابر داشتن اشخاص و اشیا است. هدف عدالت، همیشه

تأمین تساوی ریاضی نیست. مهم این است که بین سود و زیان و تکالیف و حقوق اشخاص تناسب و اعتدال رعایت شود؛ پس درتعریف عدالت می‌توان گفت:

فضیلتی است که به موجب آن، باید به هر کس آن‌چه را حقّ او است داد. (به نقل از همان، ژرژدل وکیو/ ۸)

با استقرای سخنان امام(ع) سه تعریف از عدالت می‌توان یافت:

۱. عدالت به معنای انصاف:

و قال فی قوله تعالی «ان الله یأمر بالعدل و الاحسان» العدل الانصاف و الاحسان التفضل.

دربارهٔ فرموده خداوند «خدا به عدالت و احسان فرمان می‌دهد» فرمود: عدل، انصاف، و احسان نیکی کردن است. (نهج‌البلاغه، کلمات قصار: ۱۳۱)

انصاف به معنای عدالت، و عدالت به معنای انصاف نیز آمده است. فرهنگ عمید، انصاف را به عدل و داد معنا کرده است. لسان العرب می‌گوید:

أنصَف الرّجل ای عَدَلَ، یعنی وقتی گفته می‌شود: مردی انصاف داد، یعنی به عدالت رفتار کرد.

پاره‌ای از حقوق‌دانان بین عدالت و انصاف هیچ تفاوتی‌نمی‌بینند. (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۲: ۲/ ۸۹۴)

جان رالز، اندیشه پرداز معاصر، دربارهٔ عدالت معتقد است:

اندیشهٔ اساسی در مفهوم عدالت، انصاف است. (جان رالز، ۷۶ : ۸۴)

باید گفت در معنای عام بین عدالت و انصاف تفاوتی نیست و انصاف به معنای عام، مرادف عدالت به معنای عام است. وقتی گفته می‌شود: خدا را انصاف بده، یعنی در رابطهٔ خود و خدا آن‌چه را باید، به جای آور، و وقتی می‌گویند: داد مظلوم را از ظالم بگیر، یعنی دربارهٔ این دو، حق را برجای خود بگذار. (جعفری لنگرودی، پیشین) به نظر می‌رسد امام(ع) با ارادهٔ معنای عام، عدالت را به مثابه انصاف دانسته؛ و امّا در معنای خاص، انصاف، احساسی از چهره لطیف‌تر عدالت در موارد خاصّ است و شامل ماسوای برابری و تعادل می‌شود که به‌طور طبیعی کسی که عدالت را به این معنا به‌کار می‌برد، از مفهوم تساوی و برابری فاصله گرفته، و حکمتی را مورد نظر و توجّه قرار داده است.

رجوع به انصاف، زمانی مورد می‌یابد که اجرای قاعده‌ای عادلانه در فرضی خاص نتایج نامطلوب به‌بار آورد و وجدان اخلاقی، به اصلاح آن تمایل یابد. انصاف در معنای خاص را چنین تعریف کرده‌اند:

مجموع قواعدی است که درکنار قواعد اصلی حقوق وجود دارد و به استناد متکی بودن بر اصول عالی و برتر اخلاقی می‌تواند قواعد حقوقی را لغو کند یا تخصیص‌دهد. (کاتوزیان، ۱/ ۱۴۵)

۲. امام (ع)، در کلام دیگری عدالت را تعریف کرده؛ گرچه در مقام تعریف آن نبوده است.فردی با هوش و نکته‌سنج از حضرت می‌پرسد که آیا عدالت و دادگری با فضیلت‌تر است یا جود وبخشندگی؟

آن‌چه از فضیلت و برتری یکی بر دیگری پرسش شده است، دو فضیلت اخلاقی و انسانی است. بشر همواره از ستم گریزان بوده است، عدالت را آرمان خود می‌دانسته و شخص نیکوکار را می‌ستوده و می‌ستاید؛ از این‌رو در بدو امر پاسخ این پرسش بسیار روشن و آسان می‌نماید. ظاهراً روشن است که عدالت، برتر از بخشش نیست، زیرا عدالت رعایت حقوق دیگران و تجاوز نکردن به حدود و حقوق آنان است؛ امّا بخشنده، با دست خود، حقوق مسلّم خود را نثار دیگری می‌کند، ولی در مکتب امام علی(ع) و در فلسفهٔ اجتماعی او، عدالت از جود برتر است. در بیان دلیل برتری عدالت، تعریف و وصف آن آمده است:

العدل یضع الامور مواضعها و الجود یخرجها من جهتها العدل سائس عام و الجود عارض‌خاص فالعدل اشرفهما و افضلهما. (نهج البلاغه، کلمات قصار، ٤٣٧)

عدالت، کارها را در جایی که باید باشد می‌نهد و بخشش آن را از جایش برون می‌کند. عدالت، تدبیرکننده‌ای به سود همگان، و بخشش به سود خاصگان است؛ پس عدل، شریف‌تر و با فضیلت‌تر است.

حضرت در جای دیگر همین تعریف را برای عقل ذکر فرموده است. گویی دادگری و عدالت عین خردورزی و عقل است.

و قیل له(ع): صف لنا العاقل. فقال: هو الذی یضع الشیء مواضعه، فقیل فصف لنا الجاهل. فقال: قد فعلت.

و او را گفتند: خردمند را برای ما وصف کن. فرمود: خردمند آن است که هر چیزی را به جای خود نهد. گفتند نادان را برای ما وصف کن. گفت: وصف کردم «یعنی نادان آن است که هر چیز را بدان‌جا که باید ننهد.*

---

* همان، ۲۳۵. مانند این مضمون، چنان که در تعاریف افلاطون و ارسطو نیز وجود دارد،در ادبیات و حکمت و فقه هم دیده می‌شود. در مثنوی مولوی می‌خوانیم:

عدل (چبود) وضع اندر موضعش — ظلم (چبود) وضع در ناموقعش
نیست باطل هر چه یزدان آفرید — از غضب وزحلم وز نصح و مکید
خیر مطلق نیست زینها هیچ چیز — شر مطلق نیست زینها هیچ چیز

مولانا جلال الدین رومی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۵٦ .

علّامه طباطبایی عدالت را چنین تعریف کرده است:

و هی اعطاء کل ذی حق من القوی حقه و وضعه فی موضعه الذی ینبغی له. (تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۷۱)

همچنین در جای دیگر در بیان حقیقت عدالت می‌گوید:

حقیقت عدالت بر پا داشتن مساوات است و برقراری موازنه بین امور به طوری که هر چیزی سهم مورد استحقاق خویش را داشته باشد و در همهٔ امور مساوی شوند. (همان، ۱۲/ ۳۵۳)

استاد مطهری در این باره می‌نویسد:

عدالت، عبارت است از اعطای حق به ذی حق یا عدم تجاوز به حقّ ذی حق. (بررسی اجمالی‌مبانی اقتصاد اسلامی، ۱۴۰۳ ق/ ۱۶)

در همهٔ این تعریف‌ها، نهادن هر چیز در جایگاه واقعی خود و اعطای حقّ هر ذی حقّی به او، به معنای عدالت و دادگری دانسته شده است.

۳. یکی از اصول اخلاقی مشترک در همهٔ فرهنگ‌ها که به حقیقت، عام و جهانی و فراتاریخی است و می‌توان گفت: پیروان همهٔ ادیان بر آن توافق دارند و معنای عدالت را در بر دارد، این است که «**احبب لغیرک ماتحب لنفسک**؛ برای دیگران آن را دوست بدار که برای خود دوست می‌داری» یا آن‌چه را برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران نیز نپسند.

ما این اصل را اغلب به‌صورت پند اخلاقی شنیده، و اندیشه نکرده‌ایم که می‌تواند محور یک نظام حکومتی در تمام ابعاد قانونگذاری، سیاسی، قضایی، اخلاقی و... قرار بگیرد؛ به ویژه اگر عدالت اخلاقی را مقدّم و بستر فراهم آمدن عدالت در ابعاد دیگر بدانیم.

امام علیه السلام این اصل را با شیواترین شکل خطاب به فرزند بزرگوار خویش امام مجتبی علیه السلام نگاشته‌است؛ سخنانی طلایی که می‌تواند مبنای عادلانهٔ رفتار بشر در تمام قلمروهای حیات اجتماعی قرار گیرد:

یا بنی اجعل نفسک میزانا فیما بینک و بین غیرک فاحبب لغیرک ما تحب لنفسک و اکره له ماتکره لها، و لاتظلم کما لاتحب ان تظلم و احسن کما تحب ان یحسن الیک. و استقبح من نفسک ماتستقبح من غیرک و ارض من الناس بما ترضاه لهم من نفسک و لاتقل ما لاتعلم و ان قل ما تعلم ولاتقل ما لاتحب ان یقال لک.

پسرکم! خود را میان خویش و دیگری میزانی بشمار؛ پس آن‌چه برای خود دوست می‌داری، برای غیر خود دوست بدار، و آن‌چه را برای خود ناپسند می‌شماری، برای دیگران مپسند، و ستم مکن؛ چنان‌که دوست نداری بر تو ستم رود و نیکی کن؛ چنان‌که دوست می‌داری به تو نیکی کنند، و آن‌چه برای دیگران زشت می‌داری، برای خود زشت بدان و از مردم برای خود، آن را بپسند که در حقّ آنان ازخود می‌پسندی و مگوی [به دیگران، آن‌چه شنیدن آن را خوش نداری] و مگو آن‌چه را نمی‌دانی؛ هرچند اندک بود آن‌چه می‌دانی، و مگو آن‌چه را دوست نداری به تو گویند. (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، / ۳۰۱)

۲. آثار عدل و ظلم

از مطالعه در تاریخ جوامع بشری روشن می‌شود که اصل عدالت و قواعد آن، عنصر اصلی و ضروری برای توسعه و تکامل جوامع است. دوام و بقای اجتماعات انسانی منوط به وجود عدالت وفعلیت یافتن آن در امور مردم است. عدالت، شرط سعادت و آسایش و امنیت اجتماعی است و هرمقداری از آن تحقّق یابد، به همان میزان آسایش و امنیت میان مردم پدید خواهد آمد. (**وتلک القری أهلکناهم لما ظلموا و جعلنا لمهلکهم موعداً**)، (الکهف (۱۸): ۵۹) (**فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا ان فی ذلک لایة لقوم یعلمون**)؛ (النمل (۲۷): ۵۲) البتّه در اصطلاح قرآن، ظلم، به تجاوز فرد یا گروهی به حقوق فرد یا گروه دیگر اختصاص ندارد؛ بلکه شامل ظلم فرد بر نفس خود و شامل ظلم قومی بر نفس خویش نیز می‌شود. هر گونه فسق و فجور و هر نوع خروج از مسیر درست انسانیت نیز ظلم است.

پیامبر خدا (ص) نیز بی‌عدالتی در جامعه را سبب نابودی آن دانسته است:

ایها الناس انما هلک الذین من قبلکم انهم کانوا اذا سرق فیهم الشریف ترکوه و اذا سرق فیهم الضعیف اقاموا علیه الحد. (صحیح مسلم، ۳/ ۱۳۱۵)

ای مردم، همانا اقوام پیش از شما از آن رو تباه شدند که چون یکی از اشرافشان به سرقت دست می‌آلود، او را از کیفر معاف می‌داشتند و چون ضعیفی دست به دزدی می‌گشود، او را به چنگال کیفر می‌سپردند.

امیرمؤمنان(ع) در موارد بسیاری بر تأثیر مثبت عدالت در جامعه تأکید فرموده و دربارهٔ آثار مخرّب ستم هشدار داده است. در خطبه‌ای که در صفین ایراد فرمود: از حق، فراخ بودن آن در مقام وصف و تنگ بودن آن در مقام انصاف دادن، (**الحق اوسع الاشیاء فی التواصف و اضیقها**

فی‌التناصف) حقوق خداوند بر بندگان، حقوق حاکمان بر شهروندان و حقوق انسان‌ها بر فرمانروایان سخن گفته، در تأثیر اجرای حق و تأمین عدالت فرمود:

پس هر گاه رعیّت، حق والی را بگذارد و والی، حقّ رعیت را به جای آورد، حق میان آنان بزرگ مقدار شود و راه‌های دین پدیدار و نشانه‌های عدالت بر جا و سنّت چنان‌که باید، اجرا؛ پس کار زمانه آراسته گردد و طمع در پایداری دولت پیوسته و چشم آز دشمنان بسته، و اگر رعیت بر والی چیره شود و یا والی بر رعیت ستم کند، اختلاف کلمه پدیدار گردد و نشانه‌های جور، آشکار، و تبهکاری در دین، بسیار. راه گشاده، سنّت را رها کنند و کار از روی هوا کنند و احکام فروگذار شود و بیماری جان‌ها بسیار، و بیمی نکنند که حقّی بزرگ فرو نهاده شود و یا باطلی سترگ انجام داده؛ آن‌گاه نیکان، خوار شوند و بدکاران بزرگ مقدار و تاوان فراوان برگردن بندگان از پروردگار. (خطبه ۲۱۶)

امام در نامهٔ ارجدار خویش به مالک اشتر چنین فرمان می‌دهد:

داد خدا و مردم و خویشاوندان نزدیکت را از خود بده و آن کس را که از رعیت خویش دوست می‌داری که اگر داد آنان را ندهی ستمکاری و آن‌که بر بندگان خدا ستم کند، خدا به جای بندگانش دشمن او خواهد بود و آن را که خدا دشمن گیرد، دلیل وی را نپذیرد و او با خدا سرجنگ دارد تا آن‌گاه که بازگردد و توبه کند و هیچ چیز چون بنیاد ستم نهادن، نعمت خدا را دگرگون نمی‌کند و کیفر او را نزدیک نیارد که خدا شنوای دعای ستمدیدگان است و در کمین ستمکاران، و باید از کارها آن را بیش‌تر دوست بداری که نه از حق بگذرد و نه فرو ماند و عدالت را فراگیرتر بود... .

در جای دیگر امام(ع) عدالت را سبب چیره شدن بر دشمن و از پا در آمدن او می‌داند:

و بالسیرة العادله یقهر المناوی‌ء... . (کلمات قصار / ۲۲۴)

وقتی امام، زیاد بن ابیه را به جای عبدالله بن‌عباس در فارس و شهرهای تابع آن حاکم کرد، در گفتاری طولانی که او را از گرفتن مالیات پیش ازرسیدن وقت آن نهی فرمود، گفت:

کار به عدالت کن و از ستم، و بیداد بپرهیز که ستم رعیت را به آوارگی وا دارد و بیدادگری، شمشیرها را در میان آرد.

آری، دادگری سبب خوشبختی و سعادت، و ستم، سبب تباهی و هلاکت است. هلاکت انسان‌ها، ویرانی جامعه‌ها و نابودی حکومت‌ها، نتیجهٔ تخلّف ناپذیر بی‌دادگری است. فقط دولتی پایدار می‌ماند که عدل را اقامه کند و در رفتار خود جانب انصاف را از دست ندهد. این هشدار در کلمات امیرمؤمنان(ع) پر شمار وجود دارد. امام(ع) نه تنها به عدالت و انصاف فرمان

می‌دهد که از تأثیر نیکوی عدالت، و آثار مخرّب ستم نیز سخن می‌گوید. به ذکر برخی از کلمات حضرت که به دست ما رسیده است، بسنده می‌کنیم:

اعدل تملک، (غرر الحکم، ۲۲۵۳) **اعدل تحکم**، (همان، ۲۲۲۳) **ما حصّن الدول بمثل العدل**، (همان، ۹۵۷٤) **لن تحصن الدول بمثل استعمال العدل فیها**، (همان، ۷٤٤٤) **اعدل تدم لک القدره**، (همان، ۲۲۸۵) **ثبات الملک فی العدل**، (موسوعة الامام علی بن ابی طالب،ج ٤، ص ۳۱٦) **ثبات الدول باقامه سنن العدل**، (غرر الحکم، ۱۸۷۳) **العدل اساس به قوام العالم**، (موسوعة الامام علی بن ابی طالب،ج ٤، ص ۳۱۸) **الرعیة لایصلحها الا العدل**، (غررالحکم، ۱۳٤۲) **اذا بنی الملک علی قواعد العدل ودعم بدعائم العقل نصرالله موالیه و خذل معادیه**، **ما عمرت البلدان بمثل العدل**، (همان، ۹۵٤۳) **اجعل الدین کهفک و العدل سیفک؛ تنج من کل سوء و تنظفر علی کل عدو**، (همان،۲٤۳۳) **الظلم یدمر الدیار**، (همان، ۱۰٦۸) **فی احتقاب المظالم زوال القدره**، (همان، ٦۵۱۲) **منجارت ولایته زالت دولته**، (همان، ۸۳٦) **الظلم یزل القدم، و یسلب النعم و یهلک الامم**. (همان،۱۷۳٤)

امام علی(ع) درست به همان میزان که در راه تهذیب درون و پاکی وجدان و تقدیس آزادی مردم و پاسداشت کرامت آنان می‌کوشید، سعی داشت جامعه‌ای سالم و دادگر بر پایهٔ قوانین متین و عادلانه‌ای استوار شود و زیر ساخت آن، عدالت اجتماعی به معنای عام کلمه باشد. علی(ع) دولت عادل را از ضروریات می‌شمارد (**دولة العادل من الوجبات**) (غرر الحکم، ۵۱۱۰) این هرگز بدان معنا نیست که تنها حاکم باید شخص عادل و دادگری باشد؛ بلکه زیر ساخت جامعه باید عادلانه باشد و نهادهای گوناگون جامعه بر پایهٔ عدالت رفتار کنند؛ به گونه‌ای که بتوان گفت: سیاست وحکومت عادلانه است. از کلماتی چون **کفی بالعدل سائسا**، (غرر الحکم، ۷۰۳۱) **ملاک السیاسه العدل**، (همان، ۹۷۱٤) **خیر السیاسة العدل**، (همان، ٤۹٤۸) **لاریاسة کالعدل فی السیاسه**، (همان،۱۰۸۹۵) **جمال السیاسة العدل فی الامره**، (همان، ٤۷۹۲) به نیکی می‌توان دریافت که حضرت، عدالت را ملاک و جمال سیاست و حکومت می‌داند. دادگری، محکم‌ترین پایه‌ای است که نظام حکومت و فرمانروایی بر آن استوار، و قوام انسان‌ها بدان است:

العدل اقوی اساس، (غرر الحکم،۸٦) **العدل نظام الامره**، (همان، ۷۷٤) **العدل قوام البریه**، (همان، ۸۰) **العدل قوام الرعیة**، (همان،٦۹۷) **جعل الله سبحانه العدل قواما للانام**، (همان، ٤۷۸۹) **حسن العدل نظام البریه**. (همان ٤۸۱۹)

رغبت و شوق صادقانهٔ امام(ع) به فضیلت‌های اخلاقی و معنوی سبب شده بود که او پیش از خلافت و پس از آن در ساختن بنای سالم نظام اخلاقی و اجتماعی از محوری‌ترین و زیربنایی‌ترین نقطه آغاز کند که برپایی عدالت در تمام گستره‌های اقتصادی، حقوقی و سیاسی بود.

در مصادر دین بر این مسأله مهم چنان تأکید شده که موجب ورود آن به ادبیات دینی گردیده و عالمان دین بدان توجه داده‌اند. ابوالحسن ماوردی در کتاب «البلغة العلیا فی ادب الدین والدنیا» عدل فراگیر را در کنار دین مطاع از اصولی می‌داند که کار دنیا با آن بهبود می‌یابد چندان که اموالش بسامان و امورش شایگان شود.

وی در تبیین اصل «عدل فراگیر» آورده است:

... عدل فراگیر، دعوتگر به الفت و وادارگر بر طاعت است؛ سرزمین‌ها به آن آباد می‌شود؛ ثروت‌ها و اموال به آن فزونی گیرد و نسل‌ها با آن فراوانی پذیرد و پادشاه با آن آسودگی بیند. ... تیزتر از ستم، چیزی هستی را بر باد ندهد و هم تباهگرتر از او اندیشهٔ مردمان را به تباهی نبرد؛ زیرا نه مرزی می‌پذیرد و نه فرجامی می‌گیرد، و هر پاره‌ای از آن را بهره‌ای از تباهی است تا آن که سراسر شود.

از حضرت پیامبر (ص) بازگو شده است که فرمود:

بدترین ره توشهٔ آن جهان، ستم بر بندگان است؛... پس از آن رو، عدل یکی از اصول دنیا است که دنیا جز به آن سامان نگیرد و با هیچ چیز جز او صلاح نپذیرد... .

در روز قیامت، عذاب آن کس که خدای را در سلطنت بی‌همتا ندانست و در حکمرانی ستمکاری پیشه کرد، از همگان تیزتر است. (الماوردی، ۱۹۷۸ م: ص ۱٤۱)

۳. حکومت، بستری برای تحقق عدالت

دوری از ظلم و تحمّل نکردن آن، اصلی از اصول والای مورد احترام علی(ع) و خُلقی، از اخلاق او است. زندگی او سراسر جنگ و مبارزه در راه بازستاندن حقّ ستمدیدگان و بیچارگان و برای پیروزی عدالت و دادگری بود؛ بنابراین، جای شگفتی نیست که علی(ع) را پس از پیامبر خدا (ص) دادگرترین مردم بدانیم. داستان علی در قصّهٔ عدالت، از یادگارهای پر ارزشی است که مقام انسانیت و روح انسانی را شرف می‌بخشد. علی(ع) همه چیز را با میزان عدالت می‌سنجد و همه چیز را عادلانه می‌خواهد. آن‌گاه که سکوت خود را عادلانه می‌بیند، نه تنها سکوت می‌کند که به گواهی تاریخ در دوران حکومت دیگران، در ادارهٔ امور مشارکت می‌ورزد و از نصیحت و راهنمایی آنان دریغ نمی‌کند؛ چه آن‌که جز بر پاداشتن حق و عدالت اندیشه‌ای ندارد. عدالت در نظر وی، مذهب و شیوه‌ای نیست که از دیگران آموخته باشد و نیز برنامه‌ای نیست که سیاست آن را ایجاب کرده باشد؛ بلکه عدالت در مکتب وی، اصلی بنیادین، و سرشتی است که ممکن نیست لحظه‌ای نادیده انگاشته شود.

آن‌گاه که پس از بیعت مردم، به خلافت رضایت داد، جز برای برپاداشتن حق و از بین بردن باطل وتحقّق بخشیدن به عدالت اجتماعی نبود. خلافت پیش از آن‌که به آن بزرگوار برسد، در آستانهٔ تغییر شکل به نظام سلطنت و اشرافیگری اموی بود. فرمانروایان، حکومت را حقّ مسلّم خود می‌پنداشتند و به حقوق مردم چنان می‌نگریستند که گویی حقوق مردم متوقّف بر ارادهٔ آنان است و هر نیک و بد را که اینان بخواهند، باید مطابق خواستشان اجرا شود.

دراین میان، آن‌چه علی‌ؑ را به قبول بیعت آنان واداشت، درخطر بودن عدالت اجتماعی بود. نیرومندان، بینوایان را غارت کرده، مال آنان را می‌خوردند و دست‌های متنفذان و فرمانداران در جان و مال مردم آزاد گذاشته شده بود و اشراف برای بلعیدن مردم دست به دست هم داده بودند و با این وضع، علی‌ؑ چگونه می‌توانست خود را از مرکز رهبری و هدایت جامعه دور کند.

وقتی گروهی اندک، تودهٔ مردم را به خواری کشانده بودند، روح علی آن انسان بزرگی که می‌تواند به مردم خدمت کند، سکوت بیش‌تر را نمی‌پذیرد. سرانجام پیشوایی مردم را پذیرفت. امّا او حکومت را دری نمی‌بیند که زمامدار آن را بر روی ثروت‌ها و بیت‌المال بگشاید و فزونی طلبد؛ آن‌گاه آن را میان خویشان و نزدیکان و یاران توزیع کند؛ بلکه حکومت دری است که حاکم آن را برای این می‌گشاید تا داد مردم را بستاند و مساوات و عدالت را در نهایی‌ترین شکل ممکن بین مردم برپا دارد؛ هر کسی را به میزان کاری که می‌کند پاداش دهد و همواره با حقّ و عدالت باشد؛ اگر چه این امر به‌کشتن وی به دست تبهکاران و عدالت ستیزان بینجامد و درست برای همین است که مردم همگان باید از حاکم اطاعت کنند؛ چه آن‌که زمامدار نه به سبب حاکم بودن، بلکه به لحاظ عدالت و اجرای احکام و قوانین اجتماعی عادلانه و نیک و مفید باید مورد اطاعت باشد.

حضرت علی‌ؑ خود، داستان پذیرفتن بیعت را چنین وصف می‌کند:

> سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر این بیعت کنندگان نبودند و حضور یاران، حجّت را بر من تمام نمی‌کرد و خداوند از دانشمندان پیمان نگرفته بود تا ستمکار را برنتابند و به یاری گرسنگان ستمدیده بشتابند، رشته این کار را از دست می‌گذاشتم و پایانش را چون آغازش می‌انگاشتم و چون گذشته خود را به کناری می‌داشتم و می‌دیدید که دنیای شما را به چیزی نمی‌شمارم و حکومت را پشیزی ارزش نمی‌گذارم. (نهج البلاغه، خطبه ۳/ ۱۱)

امام آن‌گاه که زمامداری را پذیرفت، جز به برپا داشتن عدالت و اقامهٔ حقوق انسان‌ها و رفع ستم از آن‌ها و صد البتّه سعادت بشریت نیندیشید. همواره کارمندان و فرمانداران خود را به نرمی و مدارا با مردم و قطع دست‌های استثمارگران صاحب قدرت، راهنمایی می‌کرد.

حضرت، در عهدنامه به مالک اشتر فرماندار مصر نوشت:

بر مردم مانند حیوان درنده مباش که خوردن آن‌ها را غنیمت بشماری؛ زیرا مردم بر دو دسته‌اند: یا برادر دینی تو و یا انسانی مانند تو. بر آنان از گذشت و اغماض چنان روا بدار که دوست داری خداوند آن چنان از تو درگذرد و اغماض کند... . (نهج البلاغه، نامه ۵۳)

امام پیش از آن‌که دیگران را به اجرای عدالت وادارد؛ خود بدان عمل می‌کرد؛ تاریخ، زمامداری را سراغ ندارد که خود، نان سیر نخورد؛ زیرا در کشور او کسانی یافت می‌شدند که با شکم سیر نمی‌خوابیدند. جامهٔ نرم نپوشید؛ چون میان افراد ملّت بودند کسانی که لباس خشن می‌پوشیدند و درهمی را اندوختهٔ خود نساخت؛ چرا که بین مردم، نیازمند و فقیر وجود داشت. تاریخ بشر، فرمانروایی را به خود ندیده است که بر زمان و مکان فرمان براند؛ اما با دست خود آسیاب بچرخاند و نان خشکی را که با زانو می‌شکند، غذای خود سازد و کفش خود را با دست خود وصله زند و تازه آن را بر حکومت کردن برمردم برتر شمارد، مگر آن‌که بتواند حقّی را اقامه کند یا باطلی را نابود سازد و هیچ‌گاه در فکر سیرشدن و خوب پوشیدن و آرام خوابیدن نباشد؛ زیرا ممکن است در قلمرو حکومت او کسی باشد که‌امید قرص نانی ندارد و در آن‌جا شکم‌های گرسنه و جگرهای تشنه وجود داشته باشد.

انسان‌ها افتخار پیروی از حاکمی را نداشته‌اند که حکومت بر آنان را بی‌ارزش‌ترین چیزهای دنیا بداند اگر نتواندحقی را بر پا دارد و ستم و باطلی را از میان بردارد و همواره این سخن را بر زبان آرد که «آیا تنها به همین اکتفا کنم که به من پیشوای مسلمانان گویند؛ ولی در سختی‌های روزگار با تودهٔ مردم همدرد نباشم». (نهج البلاغه، نامه ٤٥) علی(ع) الگوی فرمانروایی است که جامعه را پیکر واحدی می‌شمارد که امور متناقض نباید در آن جمع شوند و نظام آن نباید بر پایهٔ اختلاف در حقوق و تکالیف استوار شود. در جامعه‌ای که علی(ع) الگوی حاکم آن است، هرگز نباید عضوی سیر و دیگری گرسنه باشد یا یکی کار کند و دیگری بهره ببرد. حاکم چنین جامعه‌ای به رغم آن‌که از غذای گوارا و نیکو و پوشاک نرم و لطیف و مسکن زیبا و آرامبخش بیزار نیست، از آن‌ها بدین سبب روی می‌گرداند که در جامعه

گروهی بینوا و فقیر وجود دارند که اگر او از این لذایذ استفاده کند، بر بیچارگان گران آید وپیشوا و رهبر مردم هم باید مانند بینوایان رنج فقر را تحمّل کند تا کابوس گرسنگی و فقر، آنان را کم‌تر بیازارد.

امام(ع)، پس از تصدّی خلافت، به یکی از کارمندان خویش چنین نوشت:

امّا بعد، سهم تو از حکومت نباید مالی باشد که استفاده کنی و خشمی باشد که آن را با انتقام گرفتن فرونشانی؛ بلکه باید بهرهٔ تو از بین بردن باطل و زنده نمودن حق باشد: (نامه، ٦٦)

عنایت حضرت به حقّ و عدالت، هراس از ستم و مهر و عاطفه وی به یک زن ستم‌دیده به حدّی است که وی را می‌گریاند و سبب می‌شود که مأمور ستمگر جمع آوری مالیات را از کار برکنار کند.

امام علی(ع) همواره ایمان قاطع بر این نکته داشت:

باید امام و پیشوایی باشد که به وسیلهٔ او حقّ ضعیف از نیرومند، و داد مظلوم از ستمکار گرفته شود و افراد نیکوکار آسایش یابند و از شرّ ستمکار آسوده گردند. خداوند به ایشان پناه داده که به آن‌ها ستم نشود.

در این هنگام است که روز دادگری بر ستمگر سخت‌تر از روز ستم بر ستمدیده است:

یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم (کلمات قصار، ۲۴۱) یوم العدل علی الظالم اشد من یوم الجور علی المظلوم. (کلمات قصار، ٣٤١)

علی بن ابی‌طالب(ع) تا آن پایه به عدالت می‌نگریست که می‌فرمود:

مردم خوار و زبون در نزد من عزیزند تا حقّشان را بستانم، ومردم عزیز در پیش من خوار و زبونند تا حقّ را از آنان باز پس بگیرم: الذلیل عندی عزیز حتی آخُذ الحق له و القوی عندی ضعیف حتی آخُذَ الحق عنه، (خطبه ٣٧) و به خدا سوگند که داد ستمدیده را از ستمگر بستانم و دماغ ستمگر را به خاک بمالم و او را به سرچشمهٔ حق و عدالت بکشانم؛ هر چند او را خوش نیاید: و ایم الله لا نصفن المظلوم من ظالمه و لا قودن الظالم بخزامته حتی اورده منهل‌الحق و ان کان کارها. (خطبه ١٣٦)

در نامهٔ گران‌قدر خویش خطاب به مالک اشتر، به کلام نورانی پیامبر خدا (ص) استناد می‌ورزد که فرمود:

مردمی که در میان آنان شخص ضعیف نتواند بدون واهمه و لکنت زبان حقّش را از قوی بگیرد، هرگز روی پاکی و رستگاری را نخواهد دید: **لن تقدس امة لا یؤخذ للضعیف فیها حقه من القوی غیرمتتعتع.**

در خطبه‌ای دیگر می‌فرماید:

... **هیهات ان اطلع بکم سر العدل او اقیم اعوجاج الحق، اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسة فی سلطان و لا التماس شیء من فضول الحطام، و لکن لنرد المعالم من دینک و نظهرالاصلاح فی بلادک، فیأمن المظلومون من عبادک و تقام المعطلة من حدودک...**

... هیهات که به یاری شما تاریکی را از چهرهٔ عدالت بزدایم و کجی را که در حق راه یافته، راست نمایم. خدایا! تو می‌دانی آن‌چه از ما رفت، نه به خاطر رغبت در قدرت بود و نه از دنیای ناچیز، خواستن زیادت؛ بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین را به جایی که بود، بنشانیم و اصلاح را در شهرهایت ظاهرگردانیم تا بندگان ستمدیده‌ات را ایمنی فراهم آید، و حدود ضایع مانده‌ات اجرا گردد. (خطبه ۱۳۱)

عثمان بن عفان هنگامی که مقام فرمانروایی مسلمانان را به دست گرفت، دست نزدیکان واطرافیان و یاران خود را بر جاه و ثروت باز گذاشت و به بنی امیه میدان داد تا شکل انسانی خلافت اسلامی را به نظام سلطنتی خالص اموی مبدّل سازند. در دورهٔ خلافت خود به تعبیر امام(ع) سخت بتاخت و خود را در کشتزار مسلمانان انداخت و پیاپی دو پهلو را آکنده کرد و تهی ساخت. خویشاوندانش با او ایستادند و بیت‌المال را خوردند و بر باد دادند چون شتر که مهار بَرَد و گیاه بهاران چرد و چندان اسراف ورزید که کار به دست و پایش پیچید و پرخوری به خواری و خواری به‌نگونساری کشید.» (خطبه ۳)

آن‌گاه که امام، زمام امور را به دست گرفت، از وی می‌خواستند که گذشته را به‌دست فراموشی سپارد وعطف بماسبق نکند و کوشش خویش را به آینده محدود سازد. امام در پاسخ چنین خواسته‌ای کلام بسیار بلندی که در عدالت گستری وی ریشه دارد، به زبان آورد:

به خداوند سوگند! [زمین‌هایی را که متعلّق به عموم مسلمانان است و عثمان به این و آن داده] اگر ببینم که به مهر زنان یا بهای کنیزکان رفته باشد، آن را باز می‌گردانم که در عدالت گشایش است و آن که عدالت را برنتابد، ستم را سخت‌تر یابد. (خطبه ۱۵)

امام(ع) در نامه‌ای که به زیاد بن ابیه نایب عبدالله بن عباس حاکم اهواز و فارس و کرمان نوشت، فرمود:

و همانا من به خدا سوگند می‌خورم، سوگندی راست، اگر مرا خبر رسد که تو در فیی‌مسلمانان خیانت اندک یا بسیار کرده‌ای، چنان بر تو سخت گیرم که اندک مال مانی و درمانده به هزینه عیال و خوار و پریشانحال، والسلام. (نامه ۲۰)

وقتی امام، محمّد بن ابوبکر را به حکومت مصر گماشت، نامه‌ای به وی نوشت که سرآغاز آن چنین است:

با آنان فروتن باش و نرمخو و همواره گشاده رو، و به همگان به یک چشم بنگر خواه به گوشه چشم نگری و خواه به آنان خیره شوی تا بزرگان بر تو طمع ستم بر ناتوانان نبندند و ناتوانان از عدالت مأیوس نگردند... . (نامه ۲۷)

در نامه‌ای که به یکی دیگر از عاملان خویش فرستاد [شاید مخاطب عبیدالله بن عباس باشد]، وی را به شدّت به سبب خیانت به مردم توبیخ فرمود:

چون مجال بیش‌تر در خیانت به امّت به دستت افتاد، شتابان حمله نمودی و تند برجستی و آن‌چه توانستی، از مالی که برای بیوه زنان و یتیمان نهاده بودند بربودی. پناه بر خدا! آیا به رستاخیز ایمان نداری و از حساب و پرسش نمی‌هراسی؟

ای که نزد ما در شمار خردمندان بودی! چگونه نوشیدن و خوردن را بر خود گوارا نمودی؛ درحالی که می‌دانی حرام می‌خوری و حرام می‌آشامی و کنیزکان می‌خری و زنان می‌گیری و با آنان می‌آرامی از مال یتیمان و مستمندان و مؤمنان و مجاهدان که خدا این مال‌ها را به آنان واگذاشته و این شهرها را به دست ایشان مصون داشته؟ پس از خدا بیم دار، و مال‌های این مردم را بازسپار، و اگر نکنی و خدا مرا یاری دهد تا بر تو دست یابم، چنانت کیفر دهم که نزد خدا عذرخواه من گردد و محدود ضربهٔ شمشیری به تو زنم که کسی بدان نزدم جز که به آتش درآمد. به خدا سوگند! اگر حسن و حسین چنان می‌کردند که تو کردی، از من روی خوش نمی‌دیدند و به آرزویی نمی‌رسیدند تا آن‌که حق را از آنان بستانم و باطلی را که به ستمشان پدید شده نابود گردانم.

امام علی(ع) عدالت را چندان بزرگ می‌شماردکه هیچ چیز در ارزش نمی‌تواند در آن سطح قرار گیرد و از جور و ستم چنان متنفّر است که به کوچک‌ترین ستم به کم‌ترین موجودات الاهی راضی نیست؛ حتّی اگر در برابر آن دنیا قرارگیرد.

به خدا سوگند که اگر شب را روی اشتر خار بیدار مانم و از این سو بدان سویم کشند در طوق‌های آهنین گرفتار، خوش‌تر دارم تا روز رستاخیز بر خدا و رسول او(ص) درآیم؛ در حالی که بر یکی از بندگان خدا ستم کرده یا اندک چیزی را غصب نموده باشم و چگونه بر کسی ستم کنم به خاطر نفسی که به کهنگی و فرسودگی شتابان است و زمان ماندنش در خاک دراز و فراوان؟

امام قصّهٔ تقاضای عقیل را که می‌خواست اندک تصرّفی از بیت‌المال بکند، خود چنین وصف می‌کند:

به خدا عقیل را دیدم پریش و سخت درویش. از من خواست تا یک من از گندم شما بدو دهم و کودکانش را دیدم از درویشی موی ژولیده، رنگشان تیره گردیده. گویی بر چهره‌هایشان نیل کشیده

و پی در پی مرا دیدار کرد و گفتهٔ خود را تکرار. گوش به گفته‌اش دادم، پنداشت دین خود را به او فروختم و در پی او فتادم و راه خود را به یک سو نهادم؛ پس آهنی برای او گداختم و به تنش نزدیک کردم. چنان فریاد برآورد که بیمار از درد. نزدیک بود از داغ آن بگدازد. او را گفتم نوحه‌گران بر تو بگریند همچون گریستن مادر به داغ فرزند؛ تو از آهنی می‌نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم کرده و مرا به آتشی می‌کشانی که خدای جبّارش به خشم گداخته؟ تو بنالی از آزار و من ننالم ازسوزش؟ (خطبه ۲۲٤)

امام روحیهٔ عدالتگری خود را چنین شرح می‌دهد:

به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آن‌چه زیر آسمان‌ها است به من دهند تا خدا را نافرمانی نمایم و به یک مورچه‌ای ستم کنم و پوست جویی را به ناروا از آن بربایم، چنین نخواهم کرد.

امام از شنیدن خبر ایراد ستم بر زنی ستمدیده می‌نالد و می‌گوید:

اگر مسلمان از شنیدن این خبر بمیرد، سزاوار است. شنیده‌ام مهاجم به خانه‌های مسلمانان و غیر مسلمانانی که در پناه اسلامند در آمده، گردنبند ودستبند و گوشواره و خلخال از گردن و دست و پای زنان به در می‌کرده است؛ در حالی که آن ستمدیدگان برابر آن متجاوزان، جز زاری و رحمت خواستن سلاحی نداشته‌اند؛ سپس غارتگران پشتواره‌ها از مال مسلمانان بسته نه کشته‌ای بر جای نهاده و نه خسته، به شهر خود بازگشته‌اند. اگر از این پس مرد مسلمانی از غم چنین حادثه‌ای بمیرد، نه تنها جای ملامت نیست، بلکه در دیدهٔ من شایسته است که بمیرد. (خطبه ۲۷)

از چنین سخنانی می‌توان دریافت که امام به ساختار عقلانی و عادلانه حکومت می‌اندیشید. این مطلب که علی(ع) در جایگاه حاکم، خود ستم نمی‌کرد، به بحث و برهان آوردن نیازی ندارد؛ زیرا هیچ‌کس نیست که به عدالت فردی حضرت اذعان نکند؛ بلکه مهم معنای پیام‌داری است که پشت سر رفتار شخصی حضرت وجود دارد؛ یعنی حرمت نهادن به انسان و عدالت و ما با ذکر موارد فراوانی از این دست در صدد دریافت و تبیین این پیام هستیم که امام، به ساختار عادلانهٔ حکومت و شیوهٔ حکومت عادلانه با حرمت نهادن به کرامت و حقوق انسان‌ها و عدالت می‌اندیشید.

علی بن ابی رافع می‌گوید:

متصدّی بیت‌المال علی بن ابی طالب و کاتب وی بودم. در بیت‌المال او، گردنبند مرواریدی وجود داشت که از بصره به دست آمده بود. دختر امام(ع) روزی کسی را نزد من فرستاد و گفت به من خبررسیده است که در بیت‌المال امیر مؤمنان گردنبند مرواریدی وجود دارد که در دست تو است و من دوست دارم که آن را به‌صورت عاریه به من امانت دهی که روز عید قربان با آن آرایش کنم.

من دادم، به‌شرط آن‌که نقص و تلف شدن را دختر امیر مؤمنان ضامن باشد و پس از سه روز بازگرداند. او نیز این شرط را پذیرفت و من آن را برایش فرستادم.

علی(ع) گردن‌بند را در گردن دخترش دید و آن را شناخت و از وی پرسید: این گردن‌بند از کجا به دست تو رسیده است؟ گفت: آن را از ابورافع، متصدّی بیت‌المال به عاریت گرفته‌ام که روز عید با آن آرایش کنم و پس از سه روز باز پس دهم.

امیر مؤمنان(ع) مرا احضار کرد. نزد وی رفتم. فرمود: ابورافع! به مسلمانان خیانت می‌ورزی؟ گفتم: به خدا پناه می‌برم که به مسلمانان خیانتی بکنم! فرمود: گردن‌بندی را که در بیت‌المال مسلمانان است، چگونه بدون اجازهٔ من و رضایت مردم به دختر من عاریه داده‌ای؟ گفتم: ای امیر مؤمنان! او دختر شما است و از من خواست که برای آرایش آن را به او عاریه دهم و من آن را به‌صورت امانت تضمین شده به او دادم که به طور سالم به بیت‌المال برگرداند. فرمود: همین امروز آن را پس بگیر و هرگز این قبیل کارها را تکرار نکن که مجازات می‌شوی. مسأله به گوش دخترش رسید. به او گفت: ای امیر مؤمنان! من دختر شما هستم. چه کسی از من سزاوارتر است که از این گردن‌بند استفاده کند؟ به دخترش فرمود: دختر من! از جادهٔ حق دور مشو. آیا همهٔ زنان مهاجر و انصار در روز عید با چنین زیوری آرایش می‌کنند؟ ... در نتیجه من آن را از دختر امام گرفتم و به جای خود بازگرداندم. (الوسایل: ۱۸/ ۵۲۱)

انصاف و عدالت، سرلوحهٔ برنامهٔ حکومت

چنان‌که اشاره کردیم، امام(ع) همه چیز را عادلانه می‌خواهد و حکومت را ابزاری می‌داندکه با آن عدالت را مستقر سازد و حکومت آن‌گاه نزد وی ارزش دارد که بتواند در سایهٔ آن، حقّی را به‌صاحب آن بازگرداند و داد ستم دیده‌ای را از ستمگر بستاند و باطلی را از میان بردارد؛ بنابراین، درچنین حکومتی بی‌تردید عدالت در مرکز امور قرار دارد و همه چیز بر آن محور می‌چرخد. اغلب سفارش‌های امام و نامه‌های وی به فرمانداران، بر محور واحدی می‌چرخید که عدالت بود.

علی از انسان‌هایی که در ناز و نعمت فراهم آمده از تلاش دیگران می‌زیستند، سخت متنفر بود. چون به خلافت رسید، تصمیم گرفت عدالت را میان آنان اجرا کند. گروهی را از مقام خود عزل، و برخی را از قدرت دور ساخت و با کسانی که انحراف دولت اسلامی را از مسیر عدالت و دادگری در سر داشتند، به‌شدت جنگید. امام نه‌تنها شخصاً با ستمگران سر سازش نداشت، بلکه عدالت را سرلوحهٔ برنامهٔ حکومت قرار داده، همواره از والیان و فرمانداران

خویش می‌خواست که در اندیشهٔ اجرای عدالت باشند. در نامهٔ بلند خویش به مالک اشتر، فرماندار مصر نوشت:

انصاف و عدل، سرلوحهٔ برنامهٔ حکومت است. تو که با خاندانت به مصر می‌روی و ممکن است برخی از مصریان را بیش‌تر از دیگران دوست بداری. هرگز در قضاوت و داوری، این‌گونه وابستگی‌ها را رعایت نکن و اگر چنین نکنی و همگان را با نظر مساوی ننگری بر بندگان خدا ستم کرده‌ای و خداوند توانا را به دشمنی خویش برانگیخته‌ای. آری، هر کس ستم کند، دشمن خدا خواهد بود و دشمنی با خداوند کار آسانی نیست. وای بر آن‌کس که آفریدگار هستی بر دشمنی‌اش برخیزد! چه زود که دست حق بر زمینش زند و عاقبتش را در دو جهان تباه سازد. خدای خود را غافل مپندار که او همیشه در کمین ستمکاران است. دعای ستمدیدگان را به دقّت گوش می‌کند و کوچک‌ترین ستمی را از بزرگ‌ترین کسی صرف‌نظر نفرماید.

می‌دانی که نیکوترین صفت برای زمامدار چیست؟ آن‌که همواره در راه زندگی، میانه‌رو و معتدل باشد و عدالتش مانند باران رحمت، سراسر کشور را دربرگیرد و با جدّیت تمام بکوشد که زیردستانش را راضی و خشنود سازد و البتّه از خشم ملّت بترس که نمونه‌ای از خشم خداوند قهّار است... .

در دستگاه والی کسانی هستند که به او نزدیکند یا خویشاوند اویند و به همین سبب مستبد و خودخواهند؛ دست تعدّی به سوی مردم دراز می‌کنند و در داد و ستد بی‌انصافی می‌نمایند. تو باید موجبات ستمگری‌ها را از میان ببری؛ آنان را مورد مؤاخذه قرار دهی، و دستشان را از تصرّف در شؤون مردم کوتاه کنی. ... هرگاه مردم گمان کردند که تو در موردی ظلم کرده‌ای، عذر خود را آشکارا به آنان بگو و بدین‌وسیله گمان بد ایشان را از خود دور کن. این امر، هم تمرین عدالتخواهی تو، هم ارفاق و مهربانی بر مردم و یک نوع بیان عذری است که نتیجهٔ آن اقامه حقّ است که مورد علاقه و هدف تو است.

امام و عدالت قضایی

مقصود از این عدالت، آن است که اگر افراد جامعهٔ انسانی از حیث انسانیت و کرامت و حقوق انسانی مساوی‌اند و همگان در برابر قانون یکسانند که چنین است، باید در مقام داوری، حقّ کسی که مورد تجاوز قرار گرفته، ستانده شود و هیچ‌گونه ملاحظات اعتباری و غیرارزشی مورد توجه قرار نگیرد. عدالت به این معنا، بر احقاق حقّ تضییع شده متوقّف است. عدالت قضایی را می‌توان دادگری در گسترهٔ اجرای قانون دانست که جزئی از قضیهٔ بزرگ‌تر عدالت

در قانونگذاری است. جامعهٔ سیاسی برای تأمین عدالت، به حقّ قانونگذاری نیاز دارد تا در پرتو آن به وضع قوانین عادلانه همّت گمارد؛ ولی این حق فقط یکی از عناصر عدالت و البتّه مهم‌ترین آن است که ارزش حقیقی آن در میزان توفیق قدرتی آشکار می‌شود که قوانین عادلانه را اجرا می‌کند؛ یعنی قدرت قضایی.

تردید نباید کرد که عدالت قضایی در مرتبه‌ای مؤخر از عدالت در قانونگذاری قرار دارد؛ اگر چه این بدان معنا نیست که عدالت قضایی، یکسره و همواره تابع عدالت در قانونگذاری است؛ چه آن‌که قانون هر چند عادلانه باشد نمی‌تواند همهٔ حالات را به‌طور یکسان پوشش دهد و چه بسا با وضعیت‌های نوپدید، ناسازگار بیفتد؛ ولی تحقّق عدالت قضایی، به عدالت در قانونگذاری نیازمند است. امام علی(ع) عدالت را مبنا و پایهٔ همه‌چیز می‌شمارد و بی‌تردید یکی از اموری که بر این پایه استوار می‌شود، احکام و حقوق اسلام است.

العدل اقوی اساس (غرر الحکم: ۸٦) عدالت که خداوند بدان امر می‌کند (**ان الله یأمر بالعدل والاحسان**) (النحل (۱٦): ۹) و إرسال رسولان و پیامبران و إنزال کتاب‌های آسمانی برای برپایی آن است (الحدید (۵۷): ۲) و در سلسله علل احکام قرار دارد نه در سلسله معلولات، از مقیاس‌های اسلام (استاد مطهری: ٤) و معیار شناخت قانون است. ا(ستاد مطهری: ۲۳۸) امام(ع) در سخنی، عدالت را مایهٔ حیات احکام می‌داند: **العدل حیاة الاحکام**. (غرر الحکم، ۸٦) ازهمین دو کلمهٔ به ظاهر کوتاه ولی در واقع بلند، به نیکی می‌توان مبنا، محور و هدف بودن عدالت در قانونگذاری را دریافت. تردیدی نیست که هر دولتی باید همواره به فکر آن باشد که راه رسیدن به قانون عادلانه، کامل و مناسب با هر وضعییت را دریابد، عدالت مایهٔ حیات احکام است؛ یعنی قوانین و مقرّرات غیرعادلانه قوانینی مرده و فاقد اعتبارند، بنابراین، مقاومت و ایستادگی در برابر آن جایز است و انسان‌ها به پیروی از آن مکلّف نیستند.

عدالت قضایی نه تنها پرشمار مورد تأکید امام(ع) قرار گرفته است، بلکه در سیرهٔ حضرت موارد شگفت انگیزی مشاهده می‌شود که پایبندی آن بزرگوار به قاعدهٔ تساوی همگانی در برابر قانون را نمایش می‌دهد. نخست به ذکر چند سخن و آن‌گاه به بیان سیرهٔ عملی امام می‌پردازیم:

۱. امام(ع) در نامه‌ای که به اسود بن قطبه صاحب جند حلوان نوشت، به وی چنین امر فرمود:

فلیکن امر الناس عندک فی الحق سواء.

انسان‌ها در حق، باید نزد تو برابر باشند. (نهج البلاغه، نامه۵۹)

۲. در عهد خویش به محمد بن ابی‌بکر هنگامی که فرمانروایی مصر را به وی داد فرمود:

... و اس بینهم فی اللحظة و النظره حتی لایطمع العظماء فی حیفک لهم و لاییأس الضعفاء من عدلک بهم.

به همگان به یک چشم بنگر، خواه به گوشه چشم نگری و خواه به آنان خیره شوی تا بزرگان بر تو طمع ستم بر ناتوانان نبندند و ناتوانان از عدالتت مأیوس نگردند. (نهج البلاغه، نامه ۲۷)

۳. نظیر همین سخن را به شریح قاضی نیز فرمود:

آن‌گاه بین مسلمانان در نگاه کردن و سخن گفتن و نشستن مساوات را رعایت کن تا کسی که با تو نزدیک است، در تجاوز و ظلم بر رقیب خود به تو طمع نبندد و آن که با تو دشمنی دارد، از عدالت تو مأیوس نشود. (کلینی، ۱۳٦۵ ش: ج ۷، ص ٤۱۲)

٤. سکونی از امام صادق(ع) روایت کرد که امیر مؤمنان(ع) فرمود:

کسی که در مسند قضا نشست باید بین دو طرف دعوا در اشاره، نگاه و جایگاه نشستن تساوی را مراعات کند. (کلینی، ۱۳٦۵ ش، ج ۷، ص ٤۱۳)

۵. سکونی از امام صادق(ع) چنین نقل کرده است:

مردی به منزل امیر مؤمنان(ع) وارد شد و چند روز اقامت کرد؛ آن‌گاه مرافعه‌ای را نزد حضرت اقامه کرد که پیش‌تر طرح نکرده بود. حضرت فرمود: آیا تو طرف دعوایی؟ عرض کرد: بلی. فرمود: از نزد ما برو؛ چه آن‌که پیامبر خدا (ص) نهی فرمود که از طرف نزاع مهمان شود، مگر آن‌که طرف دیگر نیزهمراه وی باشد.

٦. خوارزمی در مناقب نقل کرده است:

مردی بر ضدّ علی(ع) نزد عمر طرح دعوا کرد؛ در حالی که علی(ع) نشسته بود. عمر به علی (ع) توجه کرده، گفت: ای ابا الحسن! برخیز و با دشمنت (طرف دعوا) بنشین. امام برخاست و با وی نشست. پس از ختم دادرسی عمر تغییر چهره را در علی(ع) مشاهده کرد. از وی پرسید: آیا از آن‌چه واقع شد ناخرسند شدی؟ امام با پاسخ مثبت، علّت را چنین بیان فرمود: مرا در حضور خصم با کنیه‌ام خطاب کردی. چرا نگفتی یا علی برخیز و با خصمت بنشین؟ عمر گفت: فدایت شوم! خداوند با شما ما را هدایت کرد و با شما از تاریکی‌ها به نور برد.

استعدی رجل عمر علی اعلی و علی جالس فالتفت عمر الیه فقال: یا اباالحسن، قم فاجلس مع خصمك، فقام فجلس مع خصمه فتناظرا و انصرف الرجل فرجع علی الی مجلسه، فتبین عمر التغیر فی وجهه، فقال: یا اباالحسن مالی اراك متغیراً؟ اکرهت ما کان؟ قال: نعم. قال و ماذاك؟ قال: کنیتی بحضرة خصمی، فالا قلت لی: یا علی قم فاجلس مع خصمك؟ فاخذ عمر برأس علی فقبل بین عینیه، ثم قال: بابی‌انتم، بکم

هدانا الله و یکم اخرجنا من الظلمات الی النور. (ربیع الابرار، ۵۹۵/۳، المناقب للخوارزمی، ۹۹/۹۸ به نقل موسوعة الامام علی بن ابی طالب، ۲٦٤/٤)

۷. امام علی(ع) پس از شهادت گواهان ضدّ نجاشی مبنی بر باده خواری او، بر وی حدّ جاری کرد؛ به‌همین سبب تعدادی خشمگین شدند. یکی از آنان طارق بن عبدالله بود. وی گفت: ای امیر مؤمنان! ما گمان نمی‌کردیم که سرکشان و فرمانبرداران و اهل تفرقه و اهل جماعت نزد فرمانروایان عاقل و با فضیلت در مجازات یکسان باشند. با آن کار که شما با برادر حارث (یعنی نجاشی) کردی، دل ما را آتش زدی و کارهایمان را درهم ریختی و ما را به جاده‌ای کشاندی که گمان می‌کنم اگر کسی از آن راه برود، سر از آتش در خواهد آورد.

امام(ع) در پاسخ به آنان فرمود:

انها لکبیرةٌ الا علی الخاشعین. ای برادر که از قبیله بنی نهد هستی! آیا او جز فردی از مسلمانان بود که پرده‌ای از پرده‌های الاهی را دریده بود و ما حدّ آن را بر وی جاری کردیم تا تزکیه شده از گناه پاک شود؟ ای برادر بنی نهد! کسی که مرتکب عملی گردد که موجب حدّ است و حد بر وی اقامه شود کفّاره گناه او است. ای برادر بنی نهد! همانا خداوند عزّوجل در کتاب عظیم‌الشان خویش می‌فرماید: عداوت شما با عده‌ای سبب نشود که با عدالت رفتار نکنید. به عدالت رفتار کنید که به تقوا نزدیک‌تر است. (مجلسی، ۱٤۰۳: باب ۲/۱۰۰)

این اقدام یادآور داستانی است که از پیامبر خدا (ص) نقل شده است که شفاعت هیچ‌کس را دربارهٔ فاطمه، دختر اسود بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم که مرتکب سرقت شده بود نپذیرفت و فرمود:

ای مردم! همانا که اقوام پیش از شما، از آن رو تباه شدند که چون یکی از اشرافشان به سرقت دست می‌آلود، او را از کیفر معاف می‌داشتند و چون ضعیفی به دزدی دست می‌زد او را به چنگال کیفر می‌سپردند. به خدا قسم که هرگاه فاطمه دختر محمّد مرتکب چنین عمل ناستوده می‌شد، بی‌گمان دست او را می‌بریدم؛ سپس فاطمه دختر اسود را فرا خواند و بلال را فرمود: برخیز و حدّ الاهی را دربارهٔ او اجرا کن. (صحیح مسلم،:۳/ ۱۳۱۵)

۸. مورد شگفت‌انگیز و در عین حال افتخارآمیز جایی است که «عدالت، شخص اوّل مملکت اسلام را با مردی غیر مسلمان در دادگاه برابر می‌نشاند».

امام زره خویش را نزد مردی نصرانی دید. نزد شریح قاضی رفت. شریح پیش پای امیر مؤمنان به‌پا خاست و شرط احترام و ادب را به‌جای آورد؛ ولی امام به وی فرمود تا به جای

خود بنشیند؛ آن‌گاه به زرهی که نزد مرد نصرانی بود، اشاره کرد و فرمود: این زره از آن من است و من نه آن را فروخته‌ام و نه به کسی بخشیده‌ام. شریح رو به نصرانی کرد و گفت: در مقابل این ادّعا چه دفاعی داری؟ نصرانی گفت: این زره از آن من است؛ امّا امیر مؤمنان﵇ را نیز دروغگو نمی‌شناسم.* شریح چون سخن نصرانی را شنید، از امام خواست تا بر اثبات دعوای خود بیّنه اقامه کند (فقال شریح لعلی، الک بیّنة؟ هل من بیّنة؟) و چون امام گواهی نداشت، شریح به نفع نصرانی حکم داد و ختم محاکمه را اعلام کرد. در این هنگام، مرد نصرانی زره را برداشت و قاضی را بدرود گفت؛ امّا زود بازگشت و اسلام آورد و با صراحت گفت: این از احکام پیامبران است. گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یگانه نیست و گواهی می‌دهم که محمّد (ص) بندهٔ خدا و پیامبر او است؛ زیرا چنین آیینی که فرمانروای مؤمنان را در محضر قضا با مردی نصرانی برابر می‌نشاند و به قاضی دادگاهش چنین آزادی می‌دهد که دور از هرگونه نگرانی و تشویش و با استقلال کامل و براساس موازین دادرسی به دعوا رسیدگی کند و به نفع فردی غیر مسلمان و به زیان حاکم مسلمانان حکم کند، جز بر پایهٔ وحی و حق بنیاد نشده است؛ سپس رو به امام، اعتراف کرد و گفت: این زره از آن تو و هم اکنون در اختیار تو است که در مسیر صفین از دستت به زمین افتاد. (قال: اشهد ان هذه احکام الانبیاء، امیرالمؤمنین(ع) قدمنی الی قاضیه و قاضیه یقضی علیه ثم اسلم و اعترف ان الدرع سقطت من علی عند مسیره الی صفین...).

امام علی(ع) و استقلال قضایی

بی‌شک سلامت و انسجام جامعه متوقف بر سلامت دستگاه عدالت است که در سایهٔ استقلال قضایی و برخوردار بودن آن از توان و اقتدار قضایی حاصل می‌شود. تردید نباید کرد که با تحقّق استقلال قضایی، عدالت به خوبی تأمین می‌شود. قاضی باید در فکر و اراده، مستقل بوده، در تصمیم‌گیری‌ها قاطعانه وارد میدان شده، از قدرت‌های سیاسی و اقتصادی نهراسد.

استقلال قضایی به این است که قاضی فقط در برابر قانون خاضع بوده، براساس قانون به

---

* در متن روایتی که در الغارات «۲ / ۱۲٤» و بحار الانوار: «ج ٤١، ص ٥٦» نقل شده عبارت «و ما امیرالمؤمنین عندی بکاذب» آمده است؛ ولی در متن روایتی در الکامل فی‌التاریخ «٤٤٣/٢» و جواهرالمطالب «١٢٧/٢» نقل شده، عبارت «لم یکذب امیر المؤمنین» آمده است که برخی آن را «لِم» خوانده‌اند؛ هر چند می‌توان آن را «لَم» قرائت کرد، به ویژه به قرینهٔ متن نخست.

حل و فصل امور و دعاوی بپردازد و تحت تأثیر عوامل محیط و افراد فرصت‌طلب قرار نگیرد و می‌توان گفت که ریشهٔ اصلی این استقلال در تفکیک قوا نهفته است؛ زیرا تفکیک و برابری قوا ایجاب می‌کند دست اندرکاران دو قوه نتوانند در حدود وظایف دیگری و همچنین در مراتب عزل و نصب یک‌دیگر دخالت کنند.

منتسکیو می‌گوید:

هرگاه قوّهٔ قانونگذاری و قوّهٔ مجریه در دست یک تن و یا در اختیار یک دستگاه باشد، ممکن است آزادی مضمحل شود؛ زیرا بیم آن می‌رود که پادشاه یا دستگاه مزبور، قوانین بی‌رحمانه‌ای تصویب و آن‌ها را ستمگرانه به مورد اجرا گذارد. اجتماع دو قوّهٔ قضائیه و مقنّنه نیز موجب خواهدشد که جان و آزادی مردم در معرض کنترل مستبدانه قرار گیرد و چنان‌چه قوّهٔ اجرائیه با قضائیه مجتمع شوند، قاضی ممکن است با سختی و خشونت و تعدّی یک ستمگر با افراد رفتار کند. (روح‌القوانین، کتاب یازدهم، فصل ششم، ص ۱۹۵)

اصل انحصار امر قضا به قوّهٔ قضائیه و حاکمیت استقلال قضایی دارای چنان اهمیّتی است که در برخی از کشورها آن را در قوانین اساسی پیش‌بینی کرده‌اند. چنان‌که در مادّهٔ ۱۰، اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر و مادّهٔ ۱٤ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی، سیاسی نیز بدان تصریح شده است. مادّهٔ ۱۰ اعلامیه می‌گوید:

هر کس با مساوات کامل حق دارد که دعوایش در دادگاه مستقل و بی‌طرفی، منصفانه و علناً رسیدگی بشود و... .

مادّهٔ ۱٤ میثاق نیز تصریح کرده است:

... هر کس حق دارد به این‌که به دادخواهی او به‌طور منصفانه و علنی در یک دادگاه صالح مستقل و بی‌طرف تشکیل شده طبق قانون رسیدگی شود... .

در دو اصل ۱٥٦ و ۱٦٤ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به استقلال قضایی توجّه شده است:

به‌موجب اصل ۱٦٤ قاضی را نمی‌توان از مقامی که شاغل آن است، بدون محاکمه و ثبوت جرم تخلّفی که موجب انفصال است، به‌طور موقّت یا دائم منفصل کرد... .

اگر به صدر اصل ۱٥٦ قانون اساسی بنگریم، دلیل ضرورت استقلال قضایی را در آن می‌بینیم. در این اصل آمده است که قوّهٔ قضائیه، قوّه‌ای است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسؤول تحقّق بخشیدن به عدالت و عهده‌دار وظایفی همچون احیای حقوق عامّه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع است. استقلال قضایی چندان مهم و ضروری است که اگر

قوّهٔ قضائیه مستقل نباشد، اصولاً تأمین عدالت و احقاق حقوق فردی و اجتماعی ممکن نیست.

امام امیر مؤمنان(ع) در نامهٔ خویش به مالک اشتر، به وی فرمان می‌دهد قاضی مستقلی برگزیند که هرگاه حکم روشن باشد، در داوری قاطع باشد.

ثم اختر للحکم بین الناس... و اصرمهم عند اتضاح الحکم.

قضاوت چنین داوری را بسیار قدرشناسد و در بخشش به او گشاده دستی به کار آورد؛ چندان‌که نیاز وی به مردمان کم افتد و از نظرمنزلت، مقام او را نزد خود آن‌قدر بالا ببرد که هیچ یک از یاران نزدیکش به نفوذ در او طمع نکنند و ازگزند مردمان نزد او ایمن ماند.

عدالت، فلسفهٔ اجتماعی

پیش‌تر اشاره کردیم، این مطلب که علی(ع) در جایگاه حاکم ستم نمی‌کرد، پیام برجستهٔ مقالهٔ ما نیست. باید آن معنای پیام‌دار را که در پشت رفتار شخصی و فردی حضرت وجود داشت، یعنی حرمت نهادن به انسان و عدالت را به‌دست آوریم.

امام علی(ع) به ساختار عقلانی و عادلانه حکومت می‌اندیشید. یکی از ویژگی‌های اساسی تفکّر و بینش امام، عدالتخواهی است. سخن و رفتار شخصی و اجتماعی او عادلانه است. در جهت از میان بردن ظلم می‌کوشد و به سوی عدالت دعوت می‌کند و ساختار حکومت را بر پایه آن سامان می‌بخشد. او عدل را از منظر اجتماعی می‌نگرد و به عدالت به‌صورت فلسفهٔ اجتماعی توجّه دارد و از همین منظر است که عدالت را برتر از جود و بخشش می‌شمارد؛ حال آن‌که تردیدی نیست که از جنبهٔ اخلاقی و فضیلت شخصی و نفسانی، جود و احسان برتر و بالاتر از عدالت و نشانهٔ کمال نفس و علوّ روح انسان است؛ امّا اگر از جنبهٔ اجتماعی بنگریم، عدالت در اجتماع به منزلهٔ پایه‌های جامعه، و جود و احسان زینت آن است و روشن است که نخست باید پایه مستحکم باشد تا نوبت به زینت آن رسد. از استدلالی که امام(ع) می‌فرماید، به‌خوبی روشن می‌شود که چگونه عدالت را به‌صورت فلسفهٔ اجتماعی مهم‌تر و بالاتر از احسان می‌شمارد. عدالت و دادگری، امور را در مجرای طبیعی خود قرار می‌دهد؛ اما جود، امور را از مجرای طبیعی خود خارج می‌سازد؛ زیرا مفهوم عدالت این است که استحقاق‌های طبیعی و واقعی مورد توجّه قرار گیرد و به هر کس مطابق آن‌چه به حسب‌کار و استعداد لیاقت دارد، داده شود: العدل سائس عام و الجود عارض خاص. عدالت، قانونی عام، و مدیر و مدبّری کلّ و

شامل است که همهٔ اجتماع را در بر می‌گیرد و بزرگراهی است که همه باید از آن بروند؛ امّا جود و بخشش، حالت استثنایی است.

از نظر امام(ع)، اصلی که می‌تواند تعادل اجتماعی را حفظ، و همه را راضی کند، و به پیکر اجتماع سلامت و به روح آن آرامش بخشد، عدالت است. نه‌تنها از سخنان حضرت، بلکه از روش‌حکومت و فرمانروایی او نیز به نیکی استفاده می‌شود که عدالت، به‌صورت فلسفهٔ اجتماعی مورد توجّه وی بوده است که از هر چیز بالاتر است. امام(ع) سیاست خود را بر مبنای این اصل‌استقرار ساخت. آن را مبنای حقوق قرار داد و همهٔ انسان‌ها را در حقوق مساوی دانست: «**ولیکن امرالناس عندک فی الحق سواء**»، (نامه ۵۹) و به میزانی بر آن اصرار و پافشاری کرد که قاعدهٔ «قانون، عطف بماسبق نمی‌شود» را در زمینهٔ حقوق اجتماعی نپذیرفت و فرمود که «**ان الحق القدیم لا یبطله الشیء**» و حقّ اجتماعی مشمول مرور زمان نمی‌شود؛ بنابراین «**والله لو وجدته قد تزوج به النساء وملک به الاماء لرددته**». (خطبه ۱۵)

امام به هیچ روی، هیچ هدف یا مصلحت‌جویی را در باب عدالت نمی‌پذیرفت و هرگز عدالت را فدای مصلحت نمی‌کرد. با آن‌که عامل عمدهٔ نارضایتی عده‌ای از حکومت و رهبری علی(ع) اصرار حضرت بر عدالت و مساوات بود، هرگز رضایت نداد برای حفظ پایه‌های حکومت و پیشگیری از تخریب و دشمنی پاره‌ای از رجال سیاست، کم‌ترین انحرافی در مسیر عدالتخواهی و عدالت‌گستری وی ایجاد شود و آن‌گاه که دوستان خیراندیش به حضورش آمدند و با نهایت خلوص و خیرخواهی تقاضا کردند که به‌سبب مصلحت مهم‌تر، انعطافی در سیاست خود پدید آورد و بر روی اصل مساوات و برابری پای نفشرد. فرمود:

> از من می‌خواهید که پیروزی را به قیمت تبعیض و ستمگری درباره آن‌که والی اویم به دست‌آورم؟ به خداوند سوگند! تا دنیا باقی است و ستاره‌ای در آسمان پی ستاره‌ای برآید، چنین نخواهم کرد. اگر مال از آن من بود، همگان را برابر می‌داشتم تا چه رسد، که مال، مال خدا است. (خطبه ۱۲۶)

نتیجه

بزرگ‌ترین درد اجتماع بشر در همهٔ زمان‌ها، بی‌عدالتی بوده، و بشر همواره عدالت را آرمان مطلوب خود دانسته و در فضایل، هیچ فضیلتی را کامل‌تر از آن نشمرده است.

امام امیر مؤمنان(ع) مظهر عدالتخواهی و عدالت‌گستری در تمام قلمروهای اجتماعی است. بدون تردید، یک ویژگی گفتمان حضرت، عدالتخواهی، و سخن و رفتار او عادلانه است. نگاه

پدیدارشناسی به تاریخ نشان می‌دهد عملکردهای او به گونه‌ای بود که واقعیت‌های سیاسی، اجتماعی، حقوقی و اقتصادی آن عصر را انسانی‌تر و حکومت را عادلانه‌تر می‌کرد. با این که حکومت حضرت، فردی بود، همواره بر ارتباط با مردم براساس عدل و دادگری تکیه می‌کرد. او می‌خواست ظلم زمانه را از میان ببرد و جامعه را به عدالت زمانه برساند.

سخن و پیام امام(ع) تماماً عادلانه است. پیامی که پشت سر رفتار شخصی و سیره امام وجود دارد، حرمت نهادن به انسان و عدالت است.

امام(ع) همه چیز را عادلانه می‌خواهد؛ در دوره طولانی سکوت، جز به عدالت نمی‌اندیشد و آن‌گاه که حکومت را می‌پذیرد، در اندیشهٔ تأمین حقوق مردم و اجرای عدالت است و از این رو است که حق قدیم را غیر قابل ابطال می‌داند و ارزش حکومت را به این می‌داند که در آن، حقّ ستمدیدگان را به آنان بازگرداند و باطل و ظلم را از میان بردارد. در اندیشه امام، آن‌چه سبب می‌شود مردم از حاکم پیروی و اطاعت کنند، عدالت او و عادلانه بودن شیوهٔ حکومت است.

امام(ع) آن‌چنان به عدالت توجّه دارد که در اعطای حقوق مردم و پیشگیری از ستم، دین آنان را مدّنظر قرار نمی‌دهد، و اگر به زن غیرمسلمانی ستم شود، سزاوار است آدمی از شنیدن آن بمیرد. تکدّی پیرمردی نابینا و مسیحی را امری ناهنجار می‌شمارد و به مساعدت وی از بیت‌المال امر می‌کند. (وسائل الشیعه، ج ۱، الباب ۱۹، من ابواب جهاد العدو و مایناسبه)

امام، عدالت را مبنا و اساس قانون می‌شمارد. در نظر وی، همگان در برابر قانون مساوی‌اند. برای تأمین عدالت در جامعه باید بهترین قاضیان و به‌طور مستقل به داوری میان مردم اشتغال یابند.

در کیفر، ضمن آن‌که اصلاح مجرم و واداشتن او به توبه و پشیمانی مورد توجّه قرار می‌گیرد، تناسب بین جرم و مجازات به بهترین وجه رعایت می‌شود. قواعدی همچون اصل برائت و تفسیر شک به نفع متّهم را در داوری‌های حضرت می‌توان دید که به‌طور مسلّم در راه تحقّق عدالت ضروری است. قاعدهٔ درء و عدم مطلوبیت نفسی کیفر از نوع داوری حضرت استنباط می‌شود.

منابع و مأخذ

* *قرآن کریم*.
* *نهج البلاغه*: امام امیرالمؤمنین علی(ع)، ترجمه سیدجعفر شهیدی، هفتم، ۱۳۷٤ ش، شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
۱. افلاطون: *جمهوریت*، ترجمه فؤاد روحانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳٤۲ ش.
۲. الامدی التمیمی، عبدالواحد: *غررالحکم و دررالکلم*، منشورات مؤسسةالاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱٤۰۷ ق.
۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر: *دائرةالمعارف علوم انسانی*، گنج دانش، تهران، ۱۳٦۳ ش، ج ۲.
٤. جمشیدی، محمدحسین: *اندیشه سیاسی شهید رابع محمدباقر صدر(ره)*، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۷ ش.
۵. الحرالعاملی، محمد بن الحسن: *وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشرعیه*. دار احیاءالتراث العربی، بیروت، بی‌تا، ج ۱۸.
٦. خمینی (امام)، سیدروح‌الله: *تحریرالوسیله*، قم، مؤسسهٔ مطبوعاتی اسماعیلیان، بی‌تا، ج ۱.
۷. رالز، جان: *عدالت و انصاف و تصمیم‌گیری عقلانی*، ترجمه مصطفی ملکیان، نقد و نظر، ۱۳۷٦ ش.

۸. رومی، مولانا جلال‌الدین: *مثنوی معنوی*، به تصحیح و پیشگفتار عبدالکریم سروش، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، دوم، ۱۳۷٦ ش.
۹. الری‌شهری، محمد: *موسوعة‌الامام علی بن ابی‌طالب فی‌الکتاب والسنة والتاریخ*، دارالحدیث، ۱٤۲۱ ق، ج ٤.
۱۰. الطباطبائی، السیدمحمدحسین: *المیزان فی تفسیرالقرآن*، منشورات جامعةالمدرسین فی‌الحوزة العلمیة، قم، بی‌تا، ج ۱.
۱۱. الطباطبائی‌الحکیم، السیدمحسن: *مستمسک‌العروة الوثقی*، دار احیاءالتراث‌العربی، بیروت، ۱۳۹۱ ق.
۱۲. قربان‌نیا، ناصر: *«نگاهی به فقر از منظر جرم‌شناسی»*، نامه مفید، ش ۱۷.
۱۳. کاتوزیان، ناصر: *فلسفه حقوق*، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۷٦ ش، ج ۱.
۱٤. کلینی، محمد بن یعقوب: *الکافی*، قم، دارالکتاب، چهارم، ۱۳٦۵ ش، ج ۷.
۱۵. کهن، الف: *گنجینه تلمود*، ترجمه امیر فریدون قربانی، نشر یهوداحی، ۱۳۵۰ ش، بی‌جا.
۱٦. ماوردی، ابوالحسن: *البلغة‌العلیا فی ادب‌الدین والدنیا*، دارالکتب‌العلمیه، بیروت، ۱۹۷۸ م.
۱۷. مجلسی، محمدباقر: *بحارالانوار*، مؤسسةالوفاء، بیروت، سوم، ۱٤۰۳ ق، ج ٤۱.
۱۸. مطهری، مرتضی: *بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی*، تهران، حکمت، ۱٤۰۳ ق.
۱۹. مطهری، مرتضی: *بیست گفتار*، تهران، صدرا، ۱۳۵۸ ش.
۲۰. منتسکیو: *روح‌القوانین*، ترجمه علی‌اکبر مهتدی، جاویدان، تهران، ۱۳٦۲ ش.
۲۱. نراقی، ملامهدی: *جامع‌السعادات*، دارالکتب‌العلمیه، قم، بی‌تا.
۲۲. النووی: *صحیح مسلم بشرح النووی*، دار احیاءالتراث العربی، بیروت، سوم، ج ٦.
۲۳. هیس، هری: *الهیات مسیحی*، ترجمه میکائیلیان، انتشارات حیات ابدی، بی‌جا، بی‌تا.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی